

## آنچه پیش روی خوانندگان ارجمند قرار دارد، سلسله مباحثی است برگرفته از دروس خارج فقه آیت الله رشاد تحت عنوان «فقه الولایه»

### اشاره

نکته ای که شروع کرده بودیم این بود که «ولایت سیاسیه» اولاً و بالذات از آن خدا است و ثانیاً به تفویض از آن حضرات معصومین سلام الله علیهم و ثالثاً به تنسیب و نیابت از اولیای معصوم علیهم السلام، از آن فقها است. در این مرحله باید ادله مربوط به «ولایت الهی»، «ولایت نبوی»، «ولایت ولوی» و «ولایت فقیه» را بحث کنیم. مواردی را که تا اینجا بحث کردیم ادله ولایت الله را از آیات آوردیم. آیاتی که دلالت می کند حکومت و ولایت از آن خدا است و این «از آن بودن» یعنی اصالتاً از آن خدا است زیرا خدای متعال خالق است و از نیستی به هستی موجودات را می آورد. بنابراین مالک آنها هم هست. وقتی مالک آنها است اختیاردار و مَلِک آنها هم هست. مفهوم اجمالی «مالکیت» همین است.

### انواع مالکیت

ما [نظر مختار] ۴ نوع مالکیت قائل هستیم. مشهور می گویند مالکیت دو قسم حقیقی و اعتباری است. ما فرض می کنیم مالکیت چهار قسم است:

[اول] مالکیت حقیقیه ذاتی؛ که از آن خدا است و بر همین مبنا هم اثبات می شود زیرا خالق و مالک است و حق تصرف تکوینی و تشریعی در کل ماسوی الله (ملک خودش) دارد.

[دوم] مالکیت حقیقی إعطایی؛ از قبل حق تعالی به عهده معصومین علیهم السلام است. حضرات معصومین علیهم السلام هم تصرف تکوینی و هم حق تصرف تشریعی دارند.

[سوم و چهارم] یک نوع مالکیت دیگر هم داریم که جدید مطرح است و در دوره ما این مالکیت مطرح شده است که به آن مالکیت فکری می گویند و گاهی نیز به آن مالکیت معنوی می گویند. آنچه را که به مثابه محصول فکر کسی پدید می آورد مصطلح است که نسبت به آن مالکیت فکری دارد.

## مالکیت معنوی پررنگ‌تر از مالکیت اعتباری

من این نوع از مالکیت را از دو مرتبه مالکیت حقیقیه و مالکیت اعتباریه تفکیک می‌کنم؛ و معتقدم مالکیت معنوی و یا فکری خیلی پررنگ‌تر از مالکیت اعتباری است؛ مثلاً شخصی در بیابان راه می‌رود و پرنده ای را می‌گیرد یا فردی گیاهی را از زمین می‌چیند و حیزت می‌کند و می‌تواند مالک آن شود؛ این یک نوع مالکیت است و این مالکیت حقاً اعتباری محض است زیرا زمانی که گیاه را چید یا پرنده را گرفت یا آهوئی را شکار کرد، بین این فرد با آهو یا گیاه رابطه حقیقی و نفس الامری برقرار نشده است. نسبت و رابطه آن شیء یا گیاه یا آن حیوان با این فرد [در مقایسه] با یک فرد دیگری که این کار را نکرده فرقی وجود ندارد و خیلی تفاوت نمی‌کنند؛ ولیکن فطری و عقلی است که بگوییم وقتی فردی شکار کرد با آن کسی که شکار نکرده تفاوت دارد. فطرت می‌گوید این شخص زحمت کشیده و کار مادی و مالی انجام داده است؛ اما در خصوص مالکیت فکری یا معنوی که یک رابطه معنوی بین مالک و مِلک برقرار است در حقیقت مالک کاری فکری انجام داده و آنچه پدید آمده گویی مخلوق فکر او است. نفس این انسانی که کار فکری و معنوی کرده -مثلاً تعریفی انجام داده و کتابی را نوشته است یا نقاشی را رسم کرده- در واقع آن اثر را خلق کرده و با دست خودش آن مخلوق نفس را به خارج از ذهنش منتقل کرده است. بنابراین گویی یک نحوه رابطه خالق و مخلوق، مالک معنوی با مِلک معنوی برقرار است.

این قضیه خیلی فرق می‌کند با مثال قبلی [حیزت پرندگان و چیدن گل‌ها و...]. این رابطه خاصی نیست [بلکه] قرارداد است. زمانی که شیء را از بیابان برداشت اولی است تا بتواند در آن تصرف کند [نسبت به کسی که] آن را برنداشته است. عقلاً این را قبول کرده‌اند؛ اما در مالکیت معنوی گویی ملک معنوی امتداد وجودی مالک است و یک نوع رابطه علی معلولی -ولو مع الواسطه با معلول یعنی آن چیزی که مملوک و ملک است- برقرار می‌باشد و به مالکیت حقیقیه نزدیک است.

## مالکیت حقیقیه

در مالکیت حقیقیه-خصوصاً در مالکیت حقیقیه ذاتیه که مختص باری تعالی می‌باشد آنجا- رابطه علی معلولی برقرار است یعنی یک رابطه وجودی برقرار است. «خدای متعال ماسوی‌الله را خلق کرده» یعنی ایجاد کرده و علت است و آنها معلول می‌باشند؛ اما برای کسی که حیزت می‌کند معلول نیستند. و احیاناً معصوم علیه السلام از قبل باری تعالی چنین شأنی را دارد و البته در تصرفات تکوینی و اعمال ولایت تکوینی یک رابطه علی معلولی هم با متعلق اعمال ولایت اتفاق می‌افتد و برقرار می‌شود. پس می‌توان گفت «مالکیت» را می‌توانیم به چهار مرتبه تقسیم کنیم.

استدلال ما این بود: «فبما انه تعالى شانّ عزیز خالق کل شیء فهو مالک لها حقیقه و بما انه هو مالک کل شیء فهو ملکها والحاکم علیها حقیقه و مالیکته و حاکمیتة کخالقیته حقیقه لأنها هی المنشاء لهما کما لا یخفی».

## آیات مربوط به حاکمیت الهیه و شبهات مربوط به آنها

این یک نوع تقریر فطری حاکمیت الهیه است. در خصوص حاکمیت الهیه آیات بسیاری را اشاره کردیم مانند:

الف) «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولِیَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ» (بقره، ۲۵۷)

ممکن است بعضی در اینجا تصور کنند این ولایت [در خصوص این آیه] تدبیری نیست. ما از ولایت تدبیری (یعنی ولایت سیاسی) سخن می‌گوییم.

جواب می‌دهیم به قرینه اینکه «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الطَّاغُوتُ» آیا از طاغوت ولایت تکوینی توقع می‌رود؟ آیا سخن از ولایت تکوینی طاغوت است؟ مگر اولیای کفار، ولایت تکوینی بر آن‌ها دارند؟ مراد همان ولایت تشریعی، ولایت سیاسی و تدبیری است به قرینه مقابل و ذیل آیه، ولایت تدبیری است، صدر آیه نیز ولایت تدبیری می‌شود و ما می‌توانیم این آیه را برای بیان ولایت تدبیری الهیه شاهد بیاوریم.

ب) «إِنَّ وَلِيََّ اللَّهِ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ» (اعراف، ۱۹۶)

اینجا هم خیلی روشن است که می‌فرماید که ولیّ من آن کسی است که کتاب بر من نازل کرده است و دستورات زندگی به من داده است و او متولی صالحین است.

ج) «أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَالَهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَى وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (شورا، ۹)

ما منکر نیستیم که منشأ ولایت باری تعالی ولایت تکوینی است یعنی چون خدای متعال خالق است پس حقیقتاً مالک است و چون مالک است پس حقیقتاً مَلِک است.

(من از تعبیر ولایت تدبیری استفاده می‌کنم تا تشریعی به معنای اخص آن به کار نرود یعنی ذهن ما به معنای خاص تشریعی نرود زیرا وقتی می‌گوییم ولایت تشریعی، در یک معنا یعنی ولایت قانون‌گذاری نه مثلاً ولایت اجرایی و تدبیر بالمعنی الاوسع؛ و از تعبیر «تدبیری» در مقابل «تکوینی» استفاده می‌کنم تا بگوییم ولایت تدبیری چه در مقام اجرا، چه قانونگذاری؛ زیرا شئون و امور را تدبیر کند.)

## تفاوت بین ولایت الله با دیگران

ما قبول داریم دو تفاوت بین ولایت الله با دیگران وجود دارد: ۱- منشأ ولایت حق تعالی تکوینی است زیرا خدا خالق است و مالک حقیقی است پس مَلِک حقیقی هم هست. ۲- و دوم چون [گفتیم] منشأ تکوین است پس حقیقی هم هست؛ ولی در خصوص غیر خداوند متعال، منشأ تکوین نیست. بله! این مطلب درست است که اعمال ولایت چه در باری تعالی چه در غیر حق تعالی یک اتفاق خارجی است و در خارج اتفاق می‌افتد؛ حتی طاغوت نیز زمانی که اعمال ولایت سیاسی می‌کند بالاخره دستور می‌دهد و اتفاقی در خارج می‌افتد و بعضی گفته‌اند تکوینی و تشریعی یکسان هستند و همانطور که در تکوینی کسی نقش علی ایفاء می‌کند- مثلاً طرف را هُل می‌دهد که او جلو می‌رود- در تشریعی با دستش کسی را هُل نمی‌دهد بلکه به زبانش هل می‌دهد؛ امر که می‌کند او جلو می‌رود. پس یک اتفاقی در خارج می‌افتد اما این رابطه اعتباری است.

نتیجه اینکه آن ولایت تکوینی بالمعنی الاخص خدا خالق است و خلق الأمر در قبضه او است؛ اما طاغوت این گونه نیست. لذا در این آیه منظور ولایت تکوینی بالمعنی الاخص نیست زیرا طاغوت ولایت تکوینی ندارد و نمی‌تواند خلق کند، امر در اختیار او نیست

ولی در اختیار خدا هست. زمانی که [در آیه شریفه] می‌گوید اما اولیای اینها طاغوت و اولیای مؤمنین الله است، معلوم می‌شود آن مرتبه‌ای از «ولایت» در آیه محل بحث است که طاغوت می‌تواند [اعمال ولایت کند] ولو غیر مشروع؛ ولی ولایت تکوینی نیست بلکه ولایت تدبیری است. بنابراین این منافات ندارد که خداوند ولایت تکوینی هم دارد و منشأ ولایت تدبیری و تشریعی خداوند متعال آن رابطه علی معلولی است و منافات ندارد. ولایت طاغوت تدبیری است ولو غیر مشروع باشد ولو در خارج با اعمال ولایت تدبیری در خارج هم اتفاقی می‌افتد.

## نظر مختار در مورد معنای تدبیری

ما اینجا می‌خواهیم «تدبیری» را اعم قرار دهیم؛ یعنی می‌خواهیم بگوییم «اداره امور و شئون»، «تدبیر شئون» (که در معنای ولایت، تدبیر شئون معنای ولایت است) و از مجموعه معانی و کاربردها و استعمالاتی که برای ماده «ولایت» بود این محل بحث ما است و می‌خواهیم به آن معنا بگیریم.

در مسئله، طاغوت تکوینی نداریم برای همین می‌خواهیم این را قرینه کنیم و قائل شویم به اینکه ولایتی که راجع به خدا در آیه مطرح است منظور «ولایت تکوینی» است؛ مثل اینکه «إِنَّ الْحُكْمَ لِلَّهِ» (انعام، ۵۷) به خلقت کاری ندارد و نمی‌خواهد بگوید فقط خدا خالق است. آنجا هم فقط ولایت تدبیری الله و حکم تدبیری او را می‌گوید نه حکم خلقتی را؛ اینجا فهم ما از آیه (فهم ما است ممکن است خطا کرده باشیم) این است که این آیه در آیه الكرسي - حتی راجع به حق تعالی - منظورش این است که خداوند متعال ولی مؤمنین است و از ظلمات خارج و به نور وارد می‌کند.

چرا می‌گوییم این منظور است؟ [چون] اینجا اعمال تکوینی نیست تا خداوند به نحو تکوینی مؤمنین را از ظلمات خارج کند. از کجا ادعا می‌کنیم؟ جواب می‌دهیم به قرینه تقابل؛ چون می‌گوییم خدا ولی این‌ها است و طاغوت هم ولی آن‌ها است. مگر طاغوت می‌تواند اعمال ولایت تکوینی کند؟ نمی‌تواند. پس آنجا مراد «ولایت تدبیری» است. پس به قرینه تقابل ولایت تدبیری الله در این آیه منظور است و به این تمسک می‌کنیم و می‌گوییم این از آیاتی است که می‌توانیم بگوییم سخن از ولایت تدبیریه الهیه است.

## معانی ولایت تشریعی در مقابل با ولایت تکوینی و تدبیریه

لازم به ذکر است وقتی «ولایت تشریعی» در مقابل «تکوینی» قرار می‌گیرد اعم از تشریع به معنای قانون‌گذاری است؛ بالمعنی الاوسع همان مقام اجرا و قضاء و این‌ها را هم شامل شود. اما وقتی «ولایت تشریعی» در برابر «تدبیری» قرار بگیرد یعنی مثلاً وقتی در تقسیم احکام می‌گوییم حکم تشریعی و حکم تدبیری - که البته این اصطلاح «حکم تدبیری» را هم من به کار می‌برم - آنجا منظور همان تشریع بالمعنی الاخص است؛ تدبیر را در اینجا به معنای اعم می‌گیریم که ولایت تقنین احیانا ولایت قضاء و ولایت اجراء و... را هم شامل شود.

ما می‌خواهیم ولایت تدبیریه الهیه را حتی با ولایت تدبیریه ولایتیه حضرات معصومین علیهم السلام تفاوت بگذاریم؛ لذا با قید «الولاية الحقيقية الذاتية» تعبیر می‌کنیم و حتی وصف آن هم دائم است. بعضی از آیات اگر حصر می‌گوید این مرتبه از ولایت را برای خدا حصر می‌کند. مثلاً این آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (مائده، ۵۵) اینجا ولایت تدبیریه و تشریعی بالمعنی الاخص را به حق تعالی، حضرت رسول (ص) و حضرات معصومین (ع) حصر می‌کند.

کند؛ یا در آن آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء، ۵۹) بعضی این استفاده را کردند- به نظر می‌آید استفاده درستی باشد- که تکرار دوباره «اطیعوا» حاکی از این است که یک تفاوتی بین ولایت الله با ولایت رسول (ص) و اولی الامر (ع) وجود دارد. حالا یا باید آن را حمل بر این کنیم که مثلاً ولایت حقیقیه ذاتیه از آن خدا است و مرتبه پایین ولایت از آن رسول (ص) و اولی الامر (ع) است و به این اعتبار «اطیعوا» را دو بار تکرار کرده است و آلاً لازم نبود تکرار کند.

بعضی خواستند بگویند در [اطیعوا] اولی، ولایت تدبیری و تشریعیه درباره حق تعالی توأماً است و راجع به رسول (ص) و ائمه (ع) چنین نیست؛ که البته ما برای حضرت رسول (ص) شأن تشریع هم قائل هستیم یعنی آن بزرگوار نه تنها بما هو حاکم احکام تدبیری می‌توانست صادر کند مثل سایر اولی الامر، احکام شرعی نیز می‌توانست صادر کند و در واقع بما هو مُشرّع هم می‌توانست حکم شرعی صادر کند.

### بررسی آیه ۵۵ سوره مائده نسبت به ولایت ائمه علیهم السلام

[واژه] «ولی» [در آیه ۵۵ سوره مائده] مطمئناً به معنای ولایت تدبیری است و اینجا این ماده را به معانی دیگری مثل ناصر و حبیب و محبوب و امثال این تعبیر نمی‌توانیم حمل کنیم. به نظر می‌آید این آیه می‌تواند شاهد همین باشد که امیرالمؤمنین (ع) شأن ولایت دارند و این شأنیت به جعل الهی اتفاق افتاده است. راجع به حضرات معصومین (ع) می‌توان قائل شد خداوند متعال در آیاتی هم ائمه معصومین (ع) را منسوب فرموده است هم رسول خدا (ص) و نیز به جای خود این انتصاب را انجام داده‌اند [یعنی ولایت فقها از قبل ائمه علیهم السلام] و آیات متعددی بر این مطلب دلالت دارد.

### دلالت آیه ۵۹ سوره نساء نسبت به ولایت معصومین

قدر متیقن و مصداق «ولی الامر» حضرات ائمه معصومین (ع) هستند. اگر ما معنای اولی الامر را به تعبیر اهل سنت توسعه دهیم یا به اولی الامر عدول بگیریم [و اختصاص دهیم]- نه مثل آن‌ها [اهل سنت] به فسقه و فجره نیز اولی الامر تعبیر کنیم- مسلم این است که حضرات ائمه (ع) مصداق متیقن این عنوان هستند و روایات متعددی می‌گویند که منظور از «ولی الامر» در این آیه حضرات معصوم (ع) هستند. یا بعضی از تفاسیر بر اساس سیاق می‌گویند چون در ردیف حق تعالی و در ردیف رسول (ص) که معصوم است و خطا در شأن حق تعالی معنی ندارد، باید اولی الامر در این طراز باشند؛ و روایات نیز یک نوع تقریر سیاقی دارد که این آیه معصوم را اراده کرده است و آلاً در عداد خدا و پیغمبر (ص) قرار نمی‌داد. اینکه در عداد و ردیف و طراز خدا و پیغمبر (ص) قرار داده مفهومی این است.

حال اگر تکرار «اطیعوا» دال بر چیزی بگیریم- که باید دال باشد زیرا قرآن یک کلمه کم و زیادش جهت دار و هدف دار و معنی دارد- اینکه رسول و اولی الامر در یک طراز قرار گرفته‌اند همان‌طور که رسول معصوم است باید اولی الامر هم چنین شأنیتی داشته باشند.

آیه تبلیغ هم می‌تواند شاهد به همین باشد «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» (مائده، ۶۷). اجمال این آیه روشن است که به پیامبر (ص) با این لحن صریح

اکید می‌فرماید که آن چه را که به تو نازل کردیم ابلاغ کن!

چه چیزی را؟ در حجه الوداعی که تقریباً دیگر هر آنچه نازل شده بود ابلاغ شده بود (در حقیقت اواخر رسالت آن بزرگوار است و اول رسالت نیست تا امر کند و قاطع و صریح بگوید هر آنچه ما می‌فرستیم ابلاغ کن!). به هر حال حوالی ۲۰ سال آن بزرگوار هر آنچه نازل شده ابلاغ فرموده است. پس معلوم می‌شود ابلاغ خاصی است. می‌گوید اگر ابلاغ نکنی کل رسالت را ابلاغ نکردی. به قدری «ما انزل» ای که [خداوند به پیامبر خود امر کرده است] مهم است که اگر این کار را نکنی انگار بقیه را که ابلاغ کردی [مانند آن است که] ابلاغ نکردی؛ یعنی به نحوی تلویحاً [خداوند] می‌فرماید: بسیار چیزها را ابلاغ کردی؛ اما اگر این را ابلاغ نکنی انگار آنها را هم ابلاغ نکردی. و اینکه باز می‌فرماید «وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» خب بعد از بیست و چند سال این همه ابلاغ حالا می‌خواهد «يَعْصِمُكَ»؟!

اگر بنا بود که خدای متعال در مقابل خطرها، تهدیدات کفار و مشرکین، مخالفین شرقی و غربی، ایران، روم و امثال این‌ها در زمان پیامبر اعظم (ص) نگاهدار و نگاهبان آن بزرگوار باشد، این باید از اول وعده می‌شد. معلوم می‌شود یک مسئله جدیدی است و داخلی است- مسائل خارجی که سپری شده است؛ این همه آیات این همه دستورات و جنگ‌ها و غزواتی که اتفاق افتاده است [نمونه ای از همین مسائل خارجی سپری شده است]- ولی الان مثل اینکه یک خطر دیگری است، یک امری است که آن امر اگر ابراز شود خطراتی آن بزرگوار را تهدید خواهد کرد و می‌فرماید نگران نباش! «وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ».

### جمع‌بندی

به هر حال ولایت دیگر ائمه (ع) امتداد ولایت امیرالمومنین (ع) است و در حقیقت این آیه اعلام و ابلاغ ولایت حضرات ائمه (ع) را منظور نظر دارد و امثال این آیات؛ این‌ها آیاتی است که راجع به ولایت حضرات و ائمه (ع) می‌تواند مورد تمسک قرار بگیرد و انتساب ائمه (ع) از سوی حق تعالی را اثبات کند که این انتساب الهی و مستقیماً است.

ما نوشتیم «فتلکم الآيات تدل علی تنسیب الائمة (ع) علی الولاية من قبل الله تعالی رأساً» بی‌واسطه و مستقیماً حضرات ائمه (ع) به ولایت منسوب شده‌اند. و فقها از طریق ائمه (ع) منسوب و نایب حضرات ائمه (ع) هستند. اما ائمه (ع) مانند رسول خدا (ص) منسوب از قبل حق تعالی هستند و روایات بسیاری هم در این قسمت داریم که بعضی از آن‌ها را در گذشته اشاره کردیم.

و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته

